

رمان «ریاح» از نخستین آثار داستانی بلند درباره فلسطین است که جایزه قلم زرین را کسب کرده است

در مسیر بادهای بشارت‌دهنده



شخصیت داستانی هر تزل که در بدو ورود به مزرعه غسان یک مرد میانسال است، سمبل یک یهودی صهیونیست است. او جملاتی را به زبان می‌آورد که در محافل صهیونیستی به عنوان اصلی بدیهی زمزمه می‌شود: ارض موعود، از نیل تا فرات... هر تزل وقتی قدم به مزرعه غسان (سرزمین فلسطین) می‌گذارد، انگار گمشده خود را بازمی‌یابد. او از حاصلخیزی سرزمین فلسطین خوب اطلاع دارد و برای تصاحب آن نقشه‌هایی را در سر می‌پروراند. آرزوی او غصب آن خاک حاصلخیز است، پس آرزوهایش را زبان می‌آورد.



در ابتدای رمان بحث و گفت‌وگویی بین اسماعیل و نویسنده ایرانی صورت می‌گیرد:

«حتی انگشت‌هایش را توی خاک فرو کرد و گفت: باورت می‌شود که من نبض پرشور

۴

آنها را احساس می‌کنم؟
 باینکه منظورش را فهمیده بودم، پرسیدم نبض پرشور چه چیزی را حس می‌کنی؟
 نبض پرشور ریشه‌هایمان را آقای نویسنده!
 بعد، از من پرسید که داستان سرگذشت فلسطین را به کجا رسانده‌ام. وقتی گفتم هنوز در مراحل تحقیق هستم و تازه رسیده‌ام به وقایع سال ۱۹۴۱، آهسته، گویی با خودش گفت: بله... سال ۱۹۴۱... سال انتظار و دلخوشی اعراب خسته از جنگ به کتاب سفید انگلیسی‌ها...»

با پایان حرف‌های اسماعیل، نویسنده ادامه گفت‌وگو خود با اسماعیل را در رمان همراه با توصیف مکان و فضا ادامه می‌دهد؛ اما در توضیح «کتاب سفید انگلیسی‌ها» در پانویس صفحه ۱۱ اطلاعات پیشین و ضروری را به مخاطب می‌دهد که تا حدودی مفصل و مشروح است و می‌تواند فقر اطلاعاتی خواننده نسبت به موقعیت زمانی و مکان بستر رمان را پوشش دهد.

هر یک از آدم‌های حاضر در رمان، نماینده یک گروه هستند. با کمی تأمل می‌توان جایگاه تک‌تک کاراکترهای رمان را در تاریخ فلسطین پیدا کرد. نخستین شخصیت‌های رمان، اسماعیل است. نگاه دفتر چه خاطرانش را به من داد و گفت: «شاید باورت نشود آقای نویسنده ولی انگشت‌های من هم تا پیش از اینکه دور اسلحه حلقه شود و فشنگ و گل‌گدن و ماشه اسلحه را بشناسد، یار و همنشین قلم بود.» نویسنده، اسماعیل را از شاگردان «سیدصلاح‌الدین» معرفی می‌کند که همیشه شاگردانش را به آموختن تاریخ فلسطین و ثبت وقایع روزانه تشویق می‌کرده است. در میان کاغذپاره‌های یادداشت روزانه، گشتن برای یافتن جوابی برای «چرایی» اتفاقات گذشته‌های دور و نزدیک، نفس استفاده از چنین دست‌نوشته‌هایی را در گون می‌کند.

نویسنده از این طریق مخاطب را وادار می‌کند تا همراه راوی و اسماعیل به مرور آن یادداشت‌ها بپردازد تا بلکه بتواند «چرایی» آن اتفاقات را کشف کند. پس با این حساب اسماعیل فقط یک شخصیت نیست. او نماینده گروهی از اهالی قلم سرزمین فلسطین است که یادداشت‌های روزانه‌اش را به مانند اسنادی گرانبها تا لحظه مرگ پیش خود نگه داشته و حالا که یک علاقه‌مند به مسائل سرزمین و ملتش را دیده، به او تقدیم می‌کند تا بلکه او با انتشار آن، فریاد مظلومیت فلسطین و مردمانش را به گوش جهانیان برساند.

شیوه نوشتاری در این رمان، به شکل نوشتن یادداشت روزانه توسط یک فلسطینی است، اما در ابتدا و انتهای رمان، نویسنده وارد رمان می‌شود؛ گویی تلاش نویسنده این بوده است که مخاطب سایه نویسنده را در اثر احساس کند؛ و گرنه حذف نویسنده هیچ خللی به کلیت اثر وارد نمی‌کند. داستانی که اسماعیل (راوی فلسطینی به شیوه یادداشت روزانه) روایت می‌کند از لحاظ طرح داستانی هیچ گونه کم‌وکاستی ندارد. تنها بهانه روایت نویسنده این است که اسماعیل (راوی فلسطینی) از دوستان کوتاه‌مدت او بوده و اکنون که به شهادت رسیده، نویسنده یادداشت‌های روزانه او را در قالب داستانی ارائه می‌دهد.

۱

داستان اصلی رمان از زمانی شروع می‌شود که ۲ غریبه به نام‌های هر تزل (پدر) و تئودور (پسر) وارد مزرعه پدر اسماعیل می‌شوند. آن دو نفر عنوان می‌کنند از مهاجران یهودی لهستانی هستند که از خانه و زندگی خود آواره شده‌اند و اینک به خانه و مزرعه غسان (پدر اسماعیل) پناه آورده‌اند. آنها مدتی به عنوان مهمان در خانه غسان می‌مانند؛ بعد از او می‌خواهند آنها را به عنوان یاور در مزرعه به کار گیرند. آنها در ابتدا هیچ گونه مزدی طلب نمی‌کنند و تنها به خوراکی که می‌خورند رضایت دارند. هم‌زمان گروه‌های کوچک دیگری از یهودیان به مزرعه‌های روستاهای اطراف وارد می‌شوند و... مهمان بر میزبان می‌شورد و رفته رفته خانه و زندگی و کلاً آشیانه او را بر باد می‌دهد و اینک میزبان دیروز و آشیانه بر بادرفته و آواره سرزمین‌های گوناگون امروزی به «ریاح» آن بادهای بشارت‌دهنده باران رحمت‌الهی می‌اندیشد که خداوند در سوره اعراف، آیه ۵۷ در قرآن کریم بشارت داده است.

۲

در فضای درونک داستان، واژه ریاح، سفیر امید و زندگی است. با پیشرفت ماجراهای رمان فضای یأس آزر و حزن‌انگیز به مخاطب مستولی می‌شود. گویی همه چیز بر باد حوادث رفته است و دیگر هیچ گونه امیدی به برقراری نظم پیشین نیست. اکثر آدم‌های رمان، شخصیت فردی ندارند و در قالب تیپ ظاهر شده‌اند. تیپ‌های شناخته شده که کار نویسنده را تا حدودی راحت کرده‌اند. چرا که با بروز نشانه‌ها و ویژگی‌های یک تیپ شناخته شده در وجود یک شخصیت داستانی، مابقی اطلاعات مخاطب از این طریق دریافت می‌شود و نیاز به توصیف و یا توضیح نویسنده نیست. وقایع رمان از نظر زمانی به سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ میلادی می‌رسد، ولی نویسنده به کمک پانویس‌ها حتی وقایع سال‌های قبل از آن را هم در رمان متذکر شده است.

۳



نقش‌های نمادین رمان ریاح

در رمان «ریاح» حیوانات هم نقش نمادین دارند. البته در این مورد نویسنده کمی بیش از حد پافشاری کرده که منظور خود را به همان صورتی که در ذهن دارد به مخاطب منتقل می‌کند. شاید نیازی نبود که نویسنده از وجود حیوانات به این شکل استفاده کند، چرا که صورت موضوع به حد کافی روشن است. به عنوان نمونه می‌توان به حکایت زیر اشاره کرد.

ابوخلیل سگی دارد که فقط بوی روباه‌ها را تشخیص می‌دهد و پارس می‌کند. وقتی ابوخلیل به مزرعه غسان می‌آید و سگ را هم همراه خود می‌آورد، سگ بوی آقای هر تزل و پسرش تئودور حساس می‌شود و پارس می‌کند.

ابوخلیل و سگش داشتند به دهکده می‌رفتند که یک‌هوا سگش ایستاده و شروع کرده بود به عو. پیرمرد هر قدر تلاش می‌کرد، حرفش نمی‌شود. سگ دائم به طرف مزرعه خیز برمی‌داشت. قلاده‌اش را می‌کشید و واق واق می‌کرد. ابوخلیل گفت: «به خدا قسم که بوی روباه شنیده» و پرسید: «گفتی آنها از کجا آمده‌اند؟»

جواب داد: «از یهودی‌هایی هستند که از دست جوخته‌اعدام آلمان هافرا کرده‌اند.» ابوخلیل فکر کرد و انگار که چیزی به ذهنش رسیده باشد، گفت: «محال است که (سگ)، اشتباه کند... حتماً یکی از یاورهایتان (هر تزل و پسرش) پوست روباه به همراه دارد.»